

نظریه «حیث التفاتی» «ادموند هوسرل» و تحلیل تطبیقی دیدگاه‌های «هوسرل» و «عین القضاة همدانی»

درباره نفس

چکیده

از مباحث مهم در عرفان اسلامی، نفس، انواع و اطوار آن است. مساله نفس به حدی حایز اهمیت است که تقریباً تمام عرفا به طرح آن پرداخته‌اند. چنان‌که از زوایای مختلفی مانند منشأ خلقت نفس، درجات نفس و - عملکرد آن، مورد بحث واقع شده است. به نظر می‌رسد که بزرگان عرفان اسلامی، اگرچه در برخی موضوعات درباره نفس یکسان عمل کرده‌اند اما گاهی نیز به مبحثی خاص پرداخته‌اند که نشان از نحوه نگرش ویژه آن‌ها به موضوع نفس دارد. «عین القضاة همدانی» که از عرفای صاحب‌نظر در عرفان اسلامی محسوب می‌شود. درباره نفس سخنانی بیان کرده که در نوع خود دارای تازگی و اهمیت است و می‌توان مشابهت فراوانی میان گفته‌های وی و «ادموند هوسرل» فیلسوف بزرگ پدیدارشناس یافت. یکی از مصادیق مطالعات تطبیقی بیان شباهت‌های فکری میان دو اندیشمند است که الزاماً از هم تأثیر نپذیرفته‌اند. در این مقاله به شیوه تحلیلی-تطبیقی، بنابر نظریه «حیث التفاتی» از «هوسرل» به بررسی دیدگاه‌های خاص وی درباره نفس انسانی پرداخته شده و از آن‌جا که میان وی و «عین القضاة» درباره‌ای از مباحث مربوط به نفس انسان تشابهات جالب توجهی وجود دارد. نظریه «هوسرل» با دیدگاه «عین القضاة همدانی» مطابقت داده شده و بر اساس چهارمبحث مهم و کلی به بیان دیدگاه‌های مشابه آنان پرداخته. یکی از دستاوردهای این مقاله، تبیین رابطه میان عقل و نفس در هنگام شهود عرفانی است که هر دو اندیشمند معتقدند: عقل در آن لحظه، حضور دارد اما از تحلیل نوع و کیفیت آن عاجز است.

کلیدواژگان: نفس، پدیدارشناسی، حیث التفاتی، عین القضاة همدانی، ادموند هوسرل.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین و وسیع‌ترین مباحث و موضوعات در عرفان، کلام و فلسفه اسلامی، مربوط به نفس و انواع و اطوار آن است. علت اهمیت پرداختن به مبحث نفس در اینجا است که اساساً آغاز سلوک از مقابله با تمناهای نفس است و نهایت آن با حیرت که در نتیجه فناى نفس سالک است، رخ می‌دهد.

تحلیل و بررسی مفاهیم عرفانی از منظر عرفا و اندیشمندان بزرگ به طور جداگانه، نحوه نگرش آنان را به آن مفاهیم مشخص می‌کند در نتیجه، به روشن شدن ماهیت یک مفهوم عرفانی خاص و ثبوت یا تغییر دیدگاه‌ها درباره آن در طول تاریخ، منجر می‌شود. به ویژه زمانی که متوجه می‌شویم که میان دیدگاه‌های دو

اندیشمندی که از نظر زمانی و حتی اقلیمی بسیار از هم دور هستند، تشابهاتی وجود دارد. برخی از عرفا و متکلمان برجسته، دارای دیدگاه‌های خاصی دربارهٔ نفس هستند که دانستن آن‌ها کمک شایانی به پژوهشگران حوزهٔ عرفان در شناخت بهتر نفس می‌کند. یکی از این عرفای بزرگ، «عین القضاة همدانی» است که در نگرش وی به نفس، نکاتی دیده می‌شود در عین حال که پیش از وی، کسی به طرح آن‌ها نپرداخته، شباهت فراوانی با مطالب «ادموند هوسرل» دربارهٔ نفس دارد. از همین رو، در این مقاله ضمن بیان نظریات خاص «عین القضاة همدانی» دربارهٔ «نفس»، تشابه دیدگاه‌های وی با فیلسوف برجستهٔ آلمانی، «ادموند هوسرل» که از پدیدارشناسان بزرگ هم محسوب می‌شود، بیان می‌گردد.

مهم‌ترین هدف این پژوهش، بررسی و تحلیل نظریات «عین القضاة همدانی» به عنوان یکی از عارفان صاحب نظر دربارهٔ مسألهٔ «نفس» و تطبیق و مقایسه آن با نظریه‌های «ادموند هوسرل» پدیدارشناس معروف آلمانی است. هم‌چنین قصد داریم به بیان شباهت‌ها و ویژگی‌های مشترک دیدگاه‌های آنان با وجود تفاوت‌های بنیادین در محیط پرورشی و در نتیجه ساختار فکری آن‌ها پردازیم.

پیشینه تحقیق

تاکنون دربارهٔ نفس و مراتب و احوال آن در عرفان و فلسفه، آثار متعددی به صورت کتاب و مقاله منتشر شده است اثری که به بررسی تطبیقی دیدگاه‌های عین القضاة همدانی و ادموند هوسرل دربارهٔ نفس پرداخته باشد، نوشته نشده است از همین رو مطالعهٔ حاضر نخستین نمونه در این زمینه است. دربارهٔ «نفس» در آثار «عین القضاة همدانی» چند مقاله و اثر علمی موجود است:

محبوبه غفوری (۱۳۸۴)، در پایان نامه کارشناسی ارشد با عنوان «بررسی دیدگاه‌های عین القضاة همدانی و شیخ شهاب الدین سهروردی در باب نفس و مقایسه آن با دیدگاه‌های روان‌شناسی یونگ و فروید» به مبحث نفس در آثار همدانی پرداخته است. البته نویسنده از آنچه «عین القضاة همدانی» دربارهٔ نفس مطرح کرده، تنها به ذکر انواع نفس اعم از مطمئن و ملهمه و غیره در نگاه وی اشاره کرده و نیز به برخی نمادها و تشبیهات موجود دربارهٔ نفس در آثار «عین القضاة» پرداخته است. در این پژوهش به نگاه خاص «عین-القضاة» به مسألهٔ نفس اشاره‌ای نشده و سعی پژوهشگر در ذکر نمادها و تشبیهاتی که «همدانی» برای نفس ذکر کرده است؛ نمادهایی مانند «خر» و «چهارپا» و «دیو» را بر اساس نظریه توتم و تابوی فروید و نظریه سایه‌های یونگ تفسیر کند. به نظر می‌آید که بررسی آراء همدانی دربارهٔ مفاهیم عرفانی، هیچ ارتباطی به اندیشه‌های روانکاوانه «فروید» و «یونگ» ندارد.

شهرام ساری اصلانی (۱۳۹۵) در مقاله «معرفت النفس از منظر عین القضاة همدانی» دربارهٔ نفس و ویژگی‌های آن به ویژه مبحث ریاضت نفس و مراتب آن مانند اماره و مطمئن صحبت کرده است. در این مقاله

بیشتر صحبت از معرفت نفس است و مهمترین نتیجه شناخت نفس، شناخت حق تعالی معرفی شده است. نویسنده همچنین یکی از دستاوردهای مهم معرفت نفس را تجلی شهودی حق می شمارد.

اما چنانکه بیان شد موضوع تحقیق پیش‌رو که به بررسی دیدگاه‌های مشابه «عین القضاة همدانی» و «ادموند هوسرل» درباره نفس می‌پردازد، نخستین بار است که مطرح می‌شود. به ویژه از این حیث که حاوی دیدگاه‌های خاص «هوسرل» و «عین القضاة همدانی» درباره نفس است و می‌تواند گامی دیگر در پژوهش‌های موجود در حوزه نفس محسوب شود.

روش تحقیق:

شاید بتوان گفت برای روشن‌تر شدن ماهیت مفاهیم عرفانی و در کل، مفاهیم علمی، بهتر است بیش از حد بر وجوه تشابه یا تکرار مکررات متمرکز نبود، بلکه سعی نمود که جنبه‌های کمتر پرداخته شده آن مفاهیم را ذکر و بررسی کرد تا به شناخت کاملتری بتوان رسید. این پژوهش از نظر نوع هدف؛ توصیفی-تطبیقی و از نظر جمع‌آوری داده‌ها، با روش کتابخانه‌ای انجام شده است. پس از جستجو و طبقه‌بندی منابع موجود درباره موضوع مورد نظر، مطالعه و یادداشت برداری مطالب صورت گرفته و سپس با توجه به پیشینه بحث و سایر منابع مرتبط، ضمن بررسی دیدگاه‌های دیگران درباره آن و تنظیم داده‌ها به مقایسه، تحلیل و تطبیق آن‌ها پرداخته شده و در پایان، نتایج حاصل از آن بیان گردیده است.

مبانی تحقیق

نفس

نفس در لغت به معنای پوشاندن و در حفاظ قراردادن و پنهان ساختن است و صفت مشبیه آن یعنی «نفیس» نیز مفهوم پوشیدگی را در خود دارد یعنی چیزی که از نهایت ارزشمندی، مخفی شده است» (نوربخش، ۱۳۷۸: ۲۴). نفس همچنین در اصطلاح عرفانی به «ودیع‌های درونی میان کالبد جسمانی و روح انسانی است که در قلب صنوبری جای دارد و با پرورش و به سیطره درآوردن آن است که سالک می‌تواند به اعلی مرتبه انسانیت برسد». (سجادی، ۱۳۸۸: ۱۶۷). در عرفان و کلام اسلامی، نفس، به طور کل، دارای سه درجه دانسته شده است: نفس اماره، لوامه و مطمئنه. اگرچه نوع نگرش برخی عرفا به مقوله نفس، تا حدی متفاوت است، می‌توان گفت که تمامی آنها در بیان برخی ویژگی‌های نفس دارای تشابه هستند از جمله اینکه تمامی آنها، نفس را بدترین دشمنان انسان دانسته اند چنانکه خواجه عبدالله انصاری در این باره می‌گوید: «اگر دشمنان سالکان را به صف درآورند، هیچیک چنان نفس، شوم و عنود و لجوج نیابند» (انصاری، ۱۳۸۴: ۱۱۴).

هوسرل

ادموند هوسرل، فیلسوف برجسته آلمانی و متولد ۱۸۵۹ به جهت بنیان‌گذاری نظریه «پدیدارشناسی» از شهرت بالایی میان اندیشمندان و فلاسفه برخوردار شد. هرگاه نام هوسرل به میان می‌آید، صرفاً رویکرد پدیدارشناسانه وی به جهان هستی و انسان، مطرح می‌شود. حال آن‌که وی، از برخی اندیشه‌ها و نظریه‌ها نیز در آثارش صحبت نموده است که بسیار حائز اهمیت هستند. هوسرل ابتدا به تاثیر از دکارت و گوبله، به عینیت‌گرایی و ابژکتیویسم معتقد بود اما اینها در اندیشه «هوسرل» دوام نیاورد. زیرا پس از چندی از آن نیز دست کشید و بنیان‌گذار نهضتی شد که بعدها «پدیدارشناسی» نام گرفت. مبحث «حیث‌التفاتی» نفس از جمله مقولاتی است که «هوسرل»، هم در مباحث مربوط به پدیدارشناسی خود و هم مباحث خارج از پدیدارشناسی از آن صحبت به میان آورده است.

پدیدارشناسی

«هوسرل» ابتدا مانند «دکارت» به این دیدگاه پرداخت که برای هر انسانی فقط این نکته قطعی است که او آگاه است. «درباره هر چیزی می‌توان شک کرد، مگر درباره یک چیز: آگاهی خود. از این رو، نقطه اتکای معرفت بشری باید همین جا، یعنی خودآگاهی، باشد» (رشیدیان، ۱۳۸۴: ۱۹). «هوسرل» این خصلت ویژه «درباره چیزی بودن» ذهن را «حیث‌التفاتی» ذهن می‌خواند. از طرفی دیگر، نمی‌توان بین آگاهی و آنچه به آن تعلق دارد، تفاوتی قائل شد و دلیل آن هم به تجربه‌های زندگی بازمی‌گردد. «از دیدگاه مفهومی، بین حاکی (مفهوم) و محکی (متعلق و مصداق) می‌توان تمایز گذاشت، اما در تجربه‌های عملی و واقعی زندگی نمی‌توان بین اندیشه و اندیشیده‌شده، تمایز نهاد» (راسل ۱۳۹۹: ۱۲۱)

هوسرل «این گونه بیان کرده است که ویژگی اساسی آگاهی این است که آگاهی همیشه درباره چیزی است. آگاهی صرف نظر و بدون توجه به ماورای خودش که مفهومی ندارد. سوال اساسی و مهمی که پیش می‌آید این است که آیا آنچه در اندیشه ما حاضر می‌شود، واقعاً موجود است؟ و اگر موجودیت دارد، آیا مستقل از ذهن است یا وابسته به آن؟

«هوسرل» برای اینکه به این سوال، به درستی پاسخ دهد، راه و شیوه خود را از آنچه واقع‌گرایان (رنالیستها) و ذهن‌گرایان (ایده‌الیستها) به آن، قائل هستند، جدا می‌کند و می‌گوید: آنچه که برای ما از یقین و قطعیت برخوردار است، خود پدیدار است. یعنی «آنچه را که بدون واسطه، و آنی در ذهن من حاضر می‌شود، قبول می‌کنم، اما این که این پدیدار از خود، دارای وجود است یا نه، و یا این که پدیدار موجود واقعی‌ای است یا خیر، کاری با آن ندارم و - به اصطلاح - از آن روی برمی‌گردانم» (هوسرل، ۱۹۹۱: ۱۲۳)

باتوجه به آنچه بیان شد، این سوال ممکن است به ذهن متبادر شود که پس چه چیزی در این بین باقی می‌ماند؟ «هوسرل» بر آن است که فقط ذهن و وجدان استعلایی و آنچه که برای آن پدیدار می‌شود، باقی می‌ماند. چنان‌که «هوسرل» می‌گوید: «پدیدارشناسی به جهت تأویلی که دهلیز آن است (بی توجهی به وجود واقعی پدیدارها) علمی است مطلقاً نفسانی و درون‌ذاتی و مربوط به فاعل حس و ادراک. یعنی پدیدارشناسی صرفاً به آنچه که در وجدان یافت می‌شود، می‌پردازد، اما با خارج از چارچوبه وجدان کاری ندارد.» (رشیدیان، ۱۳۸۴: ۶۵)

متأسفانه دیدگاه‌های «هوسرل» به گونه‌ای ترجمه یا تحلیل شده است که این گونه به ذهن خواننده متبادر می‌شود که گویی او پدیدارشناسی را صرفاً مساله‌ای مربوط به عالم محسوسات و این دنیای حسی می‌داند و اندیشه انسان را هم صرفاً تا زمانی معتبر می‌داند که به امور عینی، فکر کند. حال آنکه اصلاً چنین نیست. و البته این تنها بخشی از سخنان وی است نه تمام آن‌ها. از قضا، «هوسرل» از جمله فیلسوفانی است که در آثارش، با بسامد بالایی از امور معنوی و تجارب مذهبی و عرفانی و نحوه ارتباط آن‌ها با پدیدارشناسی صحبت کرده است؛ نه اینکه صرفاً به امور عینی و ملموس بپردازد.

حتی برخی اندیشمندان غربی که درباره دیدگاه‌های «هوسرل» سخن گفته‌اند، به شکلی یک طرفه و ناقص پرداخته‌اند. به عنوان نمونه، به این برداشت از «متیسون راسل» اشاره می‌کنیم که در کتابش با نام «هوسرل» چنین تعبیری را از پدیدارشناسی وی کرده است:

«بدین ترتیب، پدیدارشناسی را می‌توان نوعی ایده‌آلیسم (مذهب اصالت مذهبی) خواند. اما باید توجه داشت که این ایده‌آلیسم با ایده‌آلیسم روان‌شناختی و ذهنی متفاوت است. یعنی مانند ایده‌آلیسم‌های دیگر، نفسانی و درون‌ذاتی نیست. زیرا «هوسرل» حتی نفس و روان را هم بین الهالین قرار داده است و از این رو، پدیدارهای او پدیدارهای ذهنی قایم به نفس موجود واقعی تلقی نمی‌شود.» (محمدی، ۱۳۹۴: ۴۷). پس آنچه که برای «هوسرل» باقی می‌ماند، انسان و جهانی است که برای وجدان انسان ظاهر و پدیدار است و اصلاً تقوّم و تدوّن اجزای این جهان به برکت آگاهی و اندیشه انسانی است.

اما در واقع امر، «هوسرل» معتقد است که پهنه زندگی این جهانی عبارت است از جهان انسان‌ها و تجربه‌های مشترکی که دارند. یعنی جهانی که براساس تجربه‌های ما به پیش می‌رود و حاصل تجارب ما و هرآنچه تجربه می‌کنیم، است اعم از طبیعت و فرهنگ و محصولات و دستاوردهای انسانی و خود انسان‌های دیگر و نیز تجارب عرفانی و مذهبی آنها در عمیق‌ترین وضعیت. (ر.ک: هوسرل، ۱۹۹۱: ۶۶).

این جهان در نظر «هوسرل» مستقیماً برای انسان پدیدار است و در واقع، جهان پدیداری است که متعلق اندیشه و وجدان انسان است. نتیجه این است که در فلسفه «هوسرل» «من» انسان و «جهان» مقابل هم قرار دارند و جدایی میان سوژه و ابژه همچنان پابرجا است. پس بر طبق نظریه «هوسرل» نباید پدیدارشناسی را صرفاً امری مربوط به ملموسات و امور عینی دانست. زیرا وی معتقد است «گستره پدیدارشناسی نه فقط به امور عینی این جهانی که به مفاهیم آن جهان که در ذهن و نفس انسان نیز به واسطه شهود و تجارب عرفانی ناب، حاصل می‌گردند، مربوط می‌باشد» (هوسرل، ۱۹۹۱: ۲۴). در واقع، پیش از آنکه، نگارندگان تحقیق پیش رو، به مبحث «حیث التفاتی» در آراء هوسرل، بربخورند، این نحوه تفکر وی، آنها به فکر فروربرد که شاید ارتباطی میان اندیشه های وی و آراء برخی متکلمان و فلاسفه اسلامی وجود داشته باشد.

حیث التفاتی

اگر بخواهیم به صورت خلاصه و درست، درباره «حیث التفاتی» صحبت کنیم، باید بگوییم که «هوسرل» اصطلاحی را به نام «حیث التفاتی» وضع کرد که برابر نهاده واژه انگلیسی (mind situation) است و مترجمان آثار «هوسرل» آن را به «حیث التفاتی» ترجمه کرده اند.

«حیث التفاتی در اندیشه «هوسرل» به این معنا است که اهمیت و اولویت با آنچه است که شهود می شود یعنی آن ترکیب و هیأتی که من شهود می‌کنم نه آنچه در تعریف دیگران آمده یا انتظار داشتیم بایست می- بوده» (هوسرل، ۱۹۹۱: ۷۵)

آنچه از مفهوم «حیث التفاتی» می‌توان دریافت، این است که هر نوع آگاهی یا عنصر مربوط به وجدان، آگاهی و وجدان داشتن نسبت به امری خاص است. یعنی هر موضوعی که به آن توجه و التفات کرده‌ایم و برای ما پدیدار شده است. این مطلب در مورد تمامی حالت‌های وجدان، از جمله قوه تخیل، حافظه، میل، اراده و غیره و همچنین انواع تجربه های معنوی و عرفانی مصداق دارد.

بنابراین «حیث التفاتی»، «ویژگی مشترکی است که آن را در همه حالت‌های وجدان و آگاهی می‌توان پیدا کرد. یعنی هر حالتی از وجدان و هر آن چه در ضمیر ما می‌گذرد - مثلاً تخیل یا اراده ما - به یک متعلق خاص توجه دارد و با آن دارای ربط و نسبت است و اصولاً ماهیت وجدان یا آگاهی، همان توجه و نظر داشتن و التفات به یک امر یا یک متعلق است» (هوسرل، ۱۹۹۱: ۵۸) در واقع با همین التفات و توجه ما، آن امر به صورت یک پدیدار متعلق می‌شود. «هوسرل» برای بیان این معنی از دو اصطلاح استفاده کرده است: یکی، فعل اندیشیدن و دیگری اسم مفعول آن یعنی اندیشیده، یا فکر شده، و این دو هیچ یک بدون دیگری در تعقل در نمی‌آید.

بحث

در این قسمت که بخش اصلی مقاله است، بنابر ویژگی‌هایی که «هوسرل» برای «حیث التفاتی» ذکر می‌کند، به شباهت‌های میان نظریه وی دربارهٔ نفس انسانی و آراء «عین القضاة همدانی» دربارهٔ نفس پرداخته می‌شود:

شهود واحد و کثیر (unity and pluralism intuition)

«به اعتقاد «هوسرل» به منظور شناخت جهان اطراف ما و اشیایی که در پیرامون ما قرار دارند، لازم است که تنها به نمود و پدیدار اشیا که به شهود ما درآمده است، متوجه بود و جهان یا اشیا - به عنوان امور واقعی و فی‌نفسه - باید در پرانتز نهاده شوند و به عبارتی به حالت تعلیق درآیند» (هوسرل، ۱۹۹۱: ۶۶).

«هوسرل» در ادامه، به نفس انسان نیز می‌پردازد و نکات مهمی بیان می‌دارد: «چیزی را که «شهود» معرفی می‌کنیم و در واقع خالص‌ترین لحظه‌ای است که انسان تجربه می‌کند، در نتیجهٔ کمال نفس به دست می‌آید. یعنی انسان، با تمرکز بر خوبی‌ها و هرچه او را به خلوص و پاکی نزدیک می‌کند، در لحظه‌ای خاص، به مرحله‌ای می‌رسد که تصاویری فاقد بُعد و جسمانیت بر وی پدیدار می‌گردد. تصاویری که به جهت متحیربودن و متعجب بودن شخص در آن حالت، قابل توصیف و توضیح برای وی نیستند. این شهود ممکن است در من به گونه‌ای باشد و در شخص دیگر به گونهٔ دیگر» (همان: ۶۸).

اما «عین القضاة همدانی» نیز در آثار خود، مشابه این سخن را گفته است و رابطهٔ میان حیرت محمود و نفس را نیز توجیه کرده است:

«خطا اینجاست که خواهند معشوق را در قالب یکسان بگنجانند. شهود من و شهود دیگر کس، با آنچه ذات آن مفهوم مشهود است، دیگرگونه است و متفاوت. از همین روست که حیرت دست دهد. زیرا شهود هرکس، با شهود دیگری یکسان نیاید و گمان رود که او به درجه‌ای خاص رسیده حال آنکه، این طبیعت شهود است. آری شهود، واحدی است در میان کثرت» (همدانی، ۱۳۷۹: ۱۱۶).

«هوسرل» دربارهٔ شهود، به پدیدارشناسی خویش برمی‌گردد. وی می‌گوید که «زمان مشاهده، باید اصل را همان مشاهده دانست و از چند و چون پرهیز کرد. اصل پدیدار است و هر نوع استدلال و بحث بی‌فایده» (هوسرل ۱۹۹۱: ۷۱).

«عین القضاة» در جای دیگر از کتابش، سالکان را از چند و چون و گمانه زنی در واقعیت مشعوق مشهود، برحذر می‌دارد و این کار را معادل کر و کوربودن سالکی می‌داند که اسرار حق را مشاهده کرده است:

«شهود تو یا شهود من و شهود هرکس، عین آن مشهود نیست که باشد دور از وی نیز بُود. اصل آن است که گاه شهود، شکر به شهود کنی و به کیفیت مشهود نپردازی. این است که گویند: هرکس که سرّ بیاموخت، اعم و اصمّ گشت.» (عین القضاة ۱۳۶۷: ۴۹)

تعامل میان عقل و نفس (interaction between the mind and wit)

می‌توان گفت که «در پدیدارشناسی میان وجدان یا آگاهی، با متعلق آن تفاوتی موجود نیست. وجدان یا شعور عبارت است از توجه و التفات ذهن، نسبت به متعلق ادراک (یعنی پدیدار) و پدیدار نیز در نفس التفات یا توجه ذهن قرار دارد. پس نمی‌توان گفت پدیدار، وجودی مستقل از التفات دارد و نه بر خلاف آن» (هوسرل، ۱۹۹۱: ۶۸)

«هوسرل» درباره‌ی عالی‌ترین تجارب مذهبی هم به همین اندیشه توسل می‌کند. او معتقد است: «در عمیق‌ترین تجارب مذهبی و عرفانی، آنجا که بسیاری می‌گویند عقل نمی‌تواند به مسیر ادامه دهد، در واقع، همه جا در کنار وجدان یا ذهن (نفس) حاضر است.» (زهوی، ۲۰۱۷: ۱۳۱)

پس می‌توان گفت «هوسرل» به ثنویت و جدایی میان نفس و عین - که از «دکارت» به این سو، کل فلسفه جدید را در سیطره خود درآورده است - قائل نیست. گویا «هوسرل» در خصوص «حیث التفاتی» از جهاتی، چیزی شبیه به نظریه اتحاد عاقل و معقول را که ریشه در ارسطو دارد، مطرح کرده است. پس دیگر ویژگی «حیث التفاتی»، اتحاد عقل و نفس است:

«چگونه می‌توان به محرومیت عقل قائل بود؟ عقل و نفس هرگز از هم دور نگردند. هرچه نفس، به سوی آن متوجه گردد، در عقل، تصور گردد. حتی تا اعلی مرتبه سلوک، عقل از همراهی نفس دور نگردد و لکن باید به کُنه شواهد رسید تا درک کرد و اتقوا الله.» (همدانی، ۱۳۶۷: ۹۱)

در اینجا نکته بسیار مهم و قابل ذکر، این است که «هوسرل» در کتاب خود، بخشی را به کارکرد نفس و عقل در تجارب مذهبی و عرفانی اختصاص داده.

او، معتقد است که انسان به واسطه نفس (ذهن) خویش، بد و خوب امور را می‌شناسد و در می‌یابد و به سمت خوبی یا بدی قدم بر می‌دارد. در واقع، «نفس» به منزله بخشی از مغز ماست که در آن، تصاویر گیرنده‌های حسی منعکس شده و ویژگی‌های هریک از آن گیرنده‌ها و نتایج عمل به آن‌ها نیز بنابر ناخودآگاه جمعی (انتقال به واسطه وراثت) و تجارب قبلی ما یا دیگران، در نفس ما منعکس می‌شود.» (هوسرل، ۱۹۹۱:

ظاهراً اگر بخواهیم این موضوع را بنابر عصب شناسی مغز توجیه کنیم، باید بگوئیم نفس از نظر فیلسوفان یا دست کم «هوسرل»، جایگاهی معادل «حافظه» را دارد. «هوسرل» معتقد است دربارهٔ تجارب مذهبی و عرفانی عمیق نیز چنین است.

پس نفس ما بنابر تعالیم قبلی و نیز تجارب دیگران، مقدمات سلوک و تجربهٔ عرفانی را انجام می‌دهد، تا به سبب محصورشدن در احساسات شدید عرفانی و غلیان آن احساسات، برخی تصاویر را شهود می‌کند. ممکن است نور ممتدی را شهود کند یا فضایی مبهم و آرامش‌بخش و یا هر چیز دیگری. اما هرچه را شهود کند متعلق به نفس وی است. «ممکن است آنچه شهود شده درواقع، به همان شکل موجود باشد یا در واقع، بخشی از یک واقعیت باشد و در هر دو حال، تجزیه و تحلیل دربارهٔ مشهودشده، در عمل ممکن نیست و در آن لحظه، عقل نمی‌تواند چنین کاری کند زیرا دچار حیرت شده اما به محض خروج از آن حالت، عقل به تجزیه و تحلیل و پرسیدن سوال دست می‌زند پس عقل در آن لحظه، حاضر بوده اما دچار سرگشتگی شده است.» (ن.ک: هوسرل، ۱۹۹۱: ۱۶۴ - ۱۶۲)

آنچه «هوسرل» بیان می‌کند، در کلام «عین‌القضاء» هم دیده می‌شود و جالب اینجاست که در آن روزگاری که فلاسفهٔ ما چندان به این مورد نپرداخته بودند، «عین‌القضاء» در این باره سخن گفته است. زیرا او معتقد است:

«چگونه می‌توان به محرومیت عقل قائل بود؟ عقل و نفس هرگز از هم دور نگردند. هرچه نفس، به سوی آن متوجه گردد، در عقل، تصور گردد. حتی تا اعلی مرتبهٔ سلوک، عقل از همراهی نفس دور نگردد و آنچه به مشاهدهٔ نفس درآید، می‌بیند و خواهد که سنجش کند تا کیفیت آن، معلوم وی گردد اما نتواند؛ که لگامش در دست حیرت است. ولکن باید به گنه شواهد رسید تا درک کرد. و اتقوا الله.» (همدانی، ۱۳۶۷: ۹۱)

بنابراین «عین‌القضاء» به همراهی عقل و نفس در تجارب شهودی قائل است. اما این جمله که می‌گوید: «ولکن باید به گنه شواهد رسید» حائز اهمیت است. مراد وی این است که باید، مشاهده شده‌ها، تمام شود تا دوباره، وجود عقل درک شود. او هم‌چنین در جای دیگری از کتابش می‌نویسد:

«ذمّ عقل از ابلهی بود. عقل و نفس را کی مفارقت باشد؟ تنها عقل، مدتی از سیر بازمی ماند. مرکب وی، جرعه ای از کاس حیرت نوشیده و حرکت نتواند. چه، اگر رود، به دست و پای مخالف رود و فی الفور زمین خورد. اما پس از انتعاش، همان مرکب سابق است و راه‌دان.» (عین‌القضاء ۱۳۶۷: ۱۱۶)

بسیار جالب توجه است که «هوسرل» نیز آثارش بارها چنین سخنی را دربارهٔ نفس انسان بیان نموده است: «عقل ذاتاً محاسبه‌گر و سنجش‌گر است و زمانی که یک تجربهٔ پدیداری عمیق و معنوی بزرگ در ذهن

تصور می‌شود و به ذهن نمایان می‌گردد، عقل از حرکت باز می‌ایستد. چرا که با چیزی روبرو می‌شود که در زمرهٔ سنجش‌های روزمره و قبلی وی از شنیده‌ها و دیده‌هایش نیست». (هوسرل ۱۹۹۱: ۹۳)

به نظر «هوسرل» پدیدارها عبارتند از: «ذواتی که ذهن به شهود آنها موفق می‌شود. برخلاف فلسفه «کانت» که ذات و واقعیت و نفس الامر یک شیء را غیرقابل شناخت می‌دانست؛ در نگاه «هوسرل» ذات یک شیء همان چیزی است که به شهود ذهنی رسیده و پدیدار شده است» (هوسرل ۱۹۹۱: ۱۳۵). به عقیده وی کار پدیدارشناسی توصیف این پدیدارهاست و به همین دلیل می‌نویسد: «به عقیده هوسرل از آن جا که پدیدارها تماماً در پیشگاه انسان و در تصور او ظاهر می‌شوند؛ در واقع کار اصلی پدیدارشناسی تحلیل مفاهیم ذهنی_ یا به عبارتی ذواتی که ذهن آنها را شهود کرده است - می‌باشد. بنابراین پدیدارشناسی را می‌توان روش تحلیل یا توصیف مفاهیم دانست» (هوسرل ۱۹۹۱: ۱۳۷).

مشهودبودگی under having intuition

اما یکی دیگر از مصادیق نظریهٔ «حیث التفاتی» به مسأله «مشهود بودگی» باز می‌گردد. منظور از «مشهودبودگی» در نگاه «هوسرل» این است که: «چه در تجارب عمیق عرفانی و مذهبی و چه در تجارب عادی انسانی، زمان‌هایی فرامی‌رسد که خود شخصی که تاکنون به شهود دست زده بود، محل مشاهده قرار می‌گیرد و مشهود می‌شود». (هوسرل ۱۹۹۱: ۹۲) چنان‌که «هوسرل» ادامه می‌دهد:

«اشیا بر ما پدیدار می‌شوند، آنها به راستی آشکار می‌شوند و ما نیز به نوبه خود به سوی خویش و دیگری آشکار می‌شویم». (هوسرل ۱۹۹۱: ۱۳۸)

«عین القضا» معتقد است حتی خود صاحبان شهود نیز یقیناً مورد مشاهدهٔ صاحب شهودی دیگر قرار خواهند گرفت. اما زمان آن مشخص نیست و در واقع، تعداد افرادی که وی را شهود می‌کنند نیز نامشخص است.

«شگفتی‌آور است که ذی الشهودی که خود به شهود نائل شده، در مقام مشهودیت قرار می‌گیرد. ممکن است آنچه وی شهود کرده مشهود شود و یا حتی خود وی به هنگام شهود. سبحان الله». (عین القضا ۱۳۶۷: ۱۱۷) «عین القضا» معتقد است این مرتبه، بس بالاست و تنها از آن خالصان است. اما خالص در دستگاه فکری «عین القضا» به شخصی اطلاق گردد که: «در رفتار و گفتار وی، بویی از صفات متکلم به غیر نرسد و خویش را موجد افعال و اقوال خویش نداند. نه تنها در دل که در عمل هم». (همدانی، ۱۳۶۷: ۶۱)

پس طبق نظر «عین القضا»، کسی به مقام مشهودیت نائل می‌گردد که به درجه‌ای از اخلاص رسیده باشد که از فعل و قول منسوب به خود تهی شده باشد و هرنوع رفتار و گفتاری را وابسته به حق بداند. اما همین مورد نیز، محل اختلاف است. برخی گمان می‌کنند این‌که سالک برای خود فاعلیتی قائل نیست، یعنی باید

گمان کند که اگر در مثل، کسی را می‌کشد، این خدا بوده که قتل کرده یا اگر کار نیک می‌کند، این خدا بوده که کار نیک کرده است.

قطعا چنین تصویری، دست کم طبق دیدگاه «عین القضاة» درست نیست. وی درباره تفسیر این سخن می‌گوید: «عاری دانستن خویش از فاعلیت آن است که سالک بداند فعل وی، فعل حق و قول وی قول حق است. زیرا این حق تعالی بوده که توان فعل و قول در وی تعبیه کرده پس در گزارده آن، نهایت خدمت و مواظبت کند تا ثمره‌ای نیک به دیگران رسد از قرآن بشنود: ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر» (همدانی، ۱۳۷۹؛ ج ۱: ۱۱۸)

نفس و کرامت سازی (the mind and idol making)

اما، یکی از ویژگی‌های «حیث التفاتی» در اندیشه «هوسرل» این است که «نفس انسان قائل به کرامت-سازی است. یعنی همواره گمان می‌کند آنچه از تخیل، دانش و آگاهی و تجربه عرفانی به وی رسیده، منحصر به فرد و خاص اوست و این به واسطه درجه بزرگی و اهمیت وی است» (هوسرل ۱۹۹۱: ۸۶)

«زهوی»، «هوسرل» را از معدود فلاسفه ای می‌شمارد که درباره کرامت‌سازی و خودبرتربینی نفس به صورت علمی و در قالب استدلال‌های منطقی صحبت کرده است. (زهوی، ۲۰۱۷: ۱۳۴) وی به نقل از مطالب «هوسرل» درباره کرامت‌سازی نفس می‌نویسد: «این نوع رفتار نفس، دقیقاً زمانی رخ می‌دهد که شخص، مراحل نخستین کسب یک نوع خاص از دانش یا هنر یا فن و یا حتی یک طریقت عرفانی و مذهبی را سپری کرده و گمان کرده که راه زیادی رفته است حال آن‌که تنها اندکی از چشمه عمیق و وسیع را نوشیده و هنوز راه زیادی باقی است.

«هوسرل» معتقد است اینجاست که توجه به پدیدارشناسی حائز اهمیت می‌شود. «اگر همگان پیاموند که باید به پدیدارها (متعلق التفات و آگاهی ما) توجه داشت؛ نه به قضاوت و تجزیه و تحلیل آن‌ها، آن‌گاه مسائلی مانند کرامت سازی که منجر به تباهی شخص می‌شود، کمتر مجال بروز می‌یابد» (هوسرل ۱۹۹۱: ۱۴۵).

اما «عین القضاة همدانی» در این باره سخنان جالب توجه دارد:

«گاه سالک در طی طریق، ظن برد که این وی است که مقامی اخص حاصل نموده. و سرّ «ما رمیت اذ رمیت و لکن الله» «رمی» ندانسته. بی‌جهت به خویشتن، غره گردد. اگر چیزی شنیده با سمع ظاهر بوده که از زبان شنیده. زیرا سمعی ندارد که از دل بشنود. وی را کبر بر سر آید که برتر از فلان و فلان است. اگر نتیجه عمل خویش ندیدی و صرفاً متعلق عمل خویش دیدی، به چنین رسوایی تن نداده بودی» (همدانی، ۱۳۶۷:

«عین القضاہ» تعریف تازه‌ای از نفس راضیه دارد که شاید نمونه‌ی مشابهی برای آن نتوان یافت. وی می‌گوید: «نفس در احوالات خود آن‌گاه که تنها، متعلق خویش را ببندد و متعلق چون نیک باشد، خوش شود و ادامه دهد و هیچ‌گاه به خود اضافه نکند و چون بد باشد، به خود اضافه کند و بازگردد و از سر، آن مرحله طی کند، به مقام رضایت رسیده باشد» (همدانی، ۱۳۶۷: ۱۶۷)

نتیجه

یکی از مصادیق نظریه «حیث التفاتی» «هوسرل»، به موضوع عدم کرامت سازی نفس برای هر نوع موفقیت در سلوک باز می‌گردد. البته «هوسرل»، این مورد را صرفاً به مسأله عرفان و تجربه سلوک محدود نکرده است بلکه به هریک از شئون مختلف زندگی انسان‌ها، مرتبط می‌داند. اما «عین القضاہ» صرفاً این مورد را در رابطه با سلوک و طریقت عرفان توضیح داده است.

در این مقاله، با تبیین آرای «ادموند هوسرل» بنابر نظریه «حیث التفاتی» مشخص شد که بسیاری از دیدگاه‌های «عین القضاہ همدانی» با نظریه‌های وی مطابقت و شباهت دارد. از جمله این که نگرش «عین القضاہ همدانی» به نفس سالک، از منظر این‌که عقل و نفس تا انتهای مراحل شهود عرفانی کنار هم هستند و نیز دیدگاه کرامت سازی نفس در سالکان مبتدی با نظریه «هوسرل» بسیار نزدیک است. قصد نداریم که «عین القضاہ» را نوعی پدیدارشناس بنامیم. اما می‌توانیم ادعا کنیم که بنابر آراء «هوسرل» و نظریه «حیث التفاتی» وی، تا حد زیادی می‌توان به نتایج علمی‌تر و دقیق‌تری درباره آثار وی دست یافت.

نکته دیگر این است که برای بررسی آراء و دیدگاه‌های متفکران، نباید صرفاً بر اساس چیزی که به آن مشهور شده‌اند، اکتفا نمود. اگرچه «هوسرل» پدر پدیدارشناسی است؛ اما آراء مهم و متنوعی در آثار وی وجود دارند که ربط چندانی به مسأله پدیدارشناسی ندارند؛ درحالی که حاوی نکات مهمی نیز هستند. یکی از همین موارد، نظریه «حیث التفاتی» است که هم ریشه در آراء پدیدارشناسانه وی دارد و هم ریشه در آراء معمولی او.

البته دامنه نظریه «حیث التفاتی» وسیع‌تر از این چهار مصداق است؛ اما از آن‌جا که این چهار مولفه در نگاه «عین القضاہ» به نفس هم دیده می‌شود، مبنای کار قرار داده شد. این چهار مولفه عبارتند از: کرامت سازی، تعامل عقل و نفس؛ مشهودبودگی و شهود واحد و کثیر. یکی از مهم‌ترین و در عین حال بدیع‌ترین مصادیق این شباهت به مسأله مشهودبودگی باز می‌گردد. در نگاه «هوسرل»، این امکان وجود دارد که شخصی که بر اثر توجه دائم به پاک نگاه داشتن نفسش، به شهود یا درجه‌ای از آن رسیده، در همان زمان یا در آینده،

امکان شهود آنچه را که شهود کرده است، برای کس دیگری که همانند او دارای درجات علو نفس باشد، وجود دارد.

کتابنامه:

کتاب‌ها:

راسل، متیسون (۱۳۹۹). هوسرل. ترجمه مجید مددی. تهران: علمی و فرهنگی

رشیدیان، عبدالکریم. (۱۳۸۴). هوسرل در متن آثارش. تهران: نی.

سجادی، سیدجعفر. (۱۳۸۸). فرهنگ اصطلاحات عرفانی، چاپ یازدهم، تهران: طهوری.

عین القضاة همدانی. (۱۳۶۷). تمهیدات، تصحیح عقیف عسیران. چاپ سوم، تهران: علمی.

..... (۱۳۷۹). نامه‌های عین‌القضاة، تصحیح علی‌نقی منزوی. دوره سه جلدی. چاپ چهارم.

تهران: امیرکبیر.

کاپلستون. (۱۳۸۱). تاریخ فلسفه. ج ۵. فیلسویان انگلیسی. ترجمه جلال‌الدین اعلم. تهران: علمی و فرهنگی و سروش.

محمدی، رضا. (۱۳۹۴). نگاهی به پدیدارشناسی. از هوسرل تا وال. اصفهان: فردا.

میری، سید محمد. (۱۳۸۹). نحوه وجود نفس و چگونگی تجرد آن از دیدگاه ابن‌عربی و ملاصدرا. موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی: تهران.

مقاله‌ها:

احمدی، هایده و شیدا، شهرزاد. (۱۴۰۲). بررسی و تحلیل چگونگی رسیدن به حیرت از گذر نفس در آراء خواجه عبدالله، احمد غزالی و نجم رازی، تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی، شماره ۵۷، صص ۵۳۹-۵۲۰.

احمدی، سجاد. (۱۳۹۴). تحلیل تطبیقی اندیشه هوسرل و سهروردی درباره وجود، معرفت پژوهی. ش ۴۷. صص ۸۱-۹۸.

جعفری، انسیه. (۱۳۹۸). نفس واحده در عرفان، مجله عرفان اسلامی، ش ۶۰. صص ۱۵۰-۱۳۱.

محمدی فشارکی، محسن و موسوی، سعاد. (۱۳۹۴). کتاب شناسی عین القضاة همدانی، آینه پژوهش، سال ۲۶. ش ۶. صص ۱۰۷-۱۲۱.

پایان نامه‌ها:

غفوری، محبوبه. (۱۳۸۴). بررسی دیدگاه‌های عین القضاة همدانی و شیخ شهاب الدین سهروردی در باب نفس و مقایسه آن با دیدگاه‌های روان شناسی یونگ و فروید، پایان نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

Zahavi, Dan. 2017 *Husserl's legacy, phenomenology, metaphysics and transcendental philosophy*, oxford university press.

Husserl, Edmund. 1991 *On the phenomenology of the consciousness of internal time*, translated by john Barnett, Kluwer academic publishers.

References

Books

Copleston, F. (2001). *The history of philosophy*, Tehran: Elmi and Farhangi.

Hamedani, Ein alqozat. (1990). *Tamhidat*, corrected by: Afif Osseiran Tehran: Elmi.

Husserl, Edmund. 1991 *On the phenomenology of the consciousness of internal time*, translated by john Barnett, Kluwer academic publishers.

Mohammadi, Reza. (2014). *A view to phenomenology from Husserl to waul*. Isfahan: Farda.

Rossel, M. (2019). *Husserl*, translated by: Majidi, Tehran: Elmi.

Rashidian, Abdelkarim. (2008). *Husserl in his works*, Tehran: Ney.

Sajjadi, Jafar. (2010) *the glossary of mysticism expressions*, Tehran: Tahoor.

Zahavi, Dan. 2017 *Husserl's legacy, phenomenology, metaphysics and transcendental philosophy*, oxford university press.

Essays

Ahmadi, Haideh and Shahrzad, Sheyda. (2022). The study of the ways of perplexity based on the views of Ansari, Qazzali ND Razi, the interpretation and analysis of Persian literature texts, N57, p 520-539.

Ahmadi, Sajjad. (The comparative analysis of Husserl and Suhrawardy views on essence,

Marefat Pajoohi, N 7, P 81-98.

Jafari, Ensie. (2018). Single mind in mysticism, Islamic mysticism, N60, P 131-150.

Mohammadi, Mohsen. (2015). The bibliography of Hamedani, the mirror of research, N 6, p 107-121.

Abstract

One of the important subjects in Islamic mysticism is human mind and its types and moods. Ein alhozat hamedani is considered as a great mystic of fifth century in Iran, has written some new statements on the mind that is of innovation. It can be found similarities between his words and Edmund Husserl, great phenomenalist philosopher. Of course, Husserl has not been influenced by hamedani because he wouldn't know him but one of the most important ways of comparative studies is to consider mental similarities between two scholars who have not known each other but there is some similarities between them in views. The aim of this essay is to study and analyze the same views of these two scholars on human mind especially on based on the theory of mind situation. This theory has 4 main components such as having intuition and making others idol. The method of present study is descriptive-comparative. The results show that the two scholars believe that the mind is present at the moment of having an intuition but cannot perceive the quality and mood of it.

Key words: the mind, phenomenology, the mind situation, Hamedani, Husserl.